**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه398 – 14/ 11/ 1399 احادیث اصاله الطهاره و الحل /اخبار /ادله /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

پیش از آغاز بحث جدید، نکته ای درباره مباحث سابق بیان می شود.

در روایت تهذیب ج 9 رقم 349 که مرجع ضمیر «عنه» در رقم 350 است و آقای حائری در حاشیه مباحث الاصول درباره آن بحث کردند، بیان شد: محمد بن یحیی مصحّف است. چنانچه در چاپ آقای غفاری نیز محمد بن احمد بن یحیی ضبط شده است. پس محمد بن یحیی در این سند یا مصحّف محمد بن احمد است چنانچه در وافی و بحار نقل شده یا مصحّف محمد بن احمد بن یحیی است چنانچه در چاپ آقای غفاری ضبط شده و آقای خویی نیز از نسخه مخطوطه نقل می کند و در وسائل نیز به این شکل وارد شده است.

# استدلال به احادیث اصل طهارت و حل برای استصحاب

بحث جدید درباره احادیث اصاله الطهاره و اصاله الحل است. روایاتی که معمولا درباره در این دو اصل به آنها تمسک می شود اما مرحوم آخوند از این روایات برای استصحاب استدلال کرده است.

یکی از این روایات موثقه عمار است که درباره سند آن بحث شد. كُلُّ شَيْ‏ءٍ نَظِيفٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَذِر

روایت دیگر درباره خصوص ماء است. الْمَاءُ كُلُّهُ طَاهِرٌ حَتَّى يُعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ.[[1]](#footnote-1)

تعبیر کلی دیگر درباره اصاله الحل است. كُلُّ شَيْ‏ءٍ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ[[2]](#footnote-2)

یک بحث این است که آیا این روایات دلیل بر استصحاب هستند؟ بحث دیگر این است که آیا به عنوان قاعده عام از این روایات استصحاب استفاده می شود؟

## تکمیل استدلال با عدم قول به فصل

مرحوم آخوند با عدم قول به فصل، استدلال به این روایات را تکمیل کرده است.[[3]](#footnote-3)

اشکالی مطرح است که چرا مرحوم آخوند در صحیحه زراره که بحث بود ال عهد است یا جنس؟ تلاش می کنند ال را جنس بدانند چرا این مطلب را ضمیمه نمی کنند که اگر ال عهد نیز باشد، با عدم قول به فصل می توان مطلب را تمام کرد؟

این اشکال را حاج آقای والد مطرح کرده است و خود ایشان پاسخ می دهند که بین روایات بحث و روایات قبلی تفاوت وجود دارد. روایات بحث هم شامل شبهه حکمیه است و هم شامل شبهه موضوعیه می شود. کل شیء حلال و کل شیء طاهر شامل شبهه حکمیه در حلیت و طهارت و شبهه موضوعیه می شوند. کسی قائل نیست که هم در شبهه حکمیه و موضوعیه طهارت استصحاب جاری باشد و در سایر ابواب استصحاب جاری نباشد. پس هر چند تفصیل بین شبهه حکمیه و موضوعیه وجود دارد اما تفصیل بین جریان استصحاب در باب حلیت و حرمت و سایر ابواب وجود ندارد. موضوع صحیحه زراره شبهه موضوعیه بود. در این فرض عدم قول به فصل وجود ندارد زیرا یکی از تفصیلات در مسأله، تفصیل بین شبهه حکمیه و موضوعیه است.

حاج آقای والد در واقع به مرحوم آخوند دو اشکال مطرح کرده است:

1. یک اشکال صغروی است که چرا در بحث روایات اصاله الحل و الطهاره به عدم قول به فصل تمسک شده و در بحث روایات دیگر به عدم قول به فصل تمسک نشده است؟ این اشکال صغروی را ایشان پاسخ می دهد که در ما نحن فیه عدم قول به فصل وجود دارد در حالی که در بحث سابق عدم قول به فصل وجود ندارد زیرا تفصیل بین شبهه حکمیه و موضوعیه موجود است در حالی که تفصیل بین طهارت آب و طهارت سایر اشیاء یا طهارت به طور کلی و سایر احکام یا حلیت و حرمت به طور کلی و سایر احکام وجود ندارد.
2. یک اشکال عام است که ایشان از این اشکال رفع ید نکردند. اشکال عام این است که عدم قول به فصل باید به قول به عدم فصل بازگشت کند تا اعتبار داشته باشد. اجماع مرکب تا به اجماع بسیط برنگردد، اعتبار ندارد. باید قائلین به دو یا چند قول، صرف از نظر پذیرش قول مختار خود، بر نفی قول ثالث اتفاق نظر داشته باشند به طور کلی که هر یک از قائلین به دو قول، اگر از قول خود رفع ید کنند قول سوم را انتخاب نمی کنند. قائل به قول اول در صورت بطلان قول خودش، قول دوم را اختیار می کند و قول سوم قطعا باطل است. مثلا در غسل جمعه اصل مفروغیت روشن است و غسل یا واجب است یا مستحب. اگر کسی قول به وجوب را قائل نباشد، قائل به استحباب می شود و اگر قائل به استحباب نباشد، قائل به وجوب است. اما قول به عدم مشروعیت مطرود است و هم قائلین به استحباب و هم قائلین به وجوب، قول به عدم مشروعیت را باطل می دانند. در این فرض، عدم قول به فصل به اجماع بسیط رجوع دارد. اما در اکثر موارد، اجماع مرکب به اجماع بسیط برنمی گردد و اعتبار ندارد. در بحث استصحاب نیز همینطور است. ممکن است به خاطر سهولت امر، استصحاب در نجاست و حلیت جاری باشد اما در سایر ابواب جاری نباشد. در نتیجه نمی توان با عدم قول به فصل، استصحاب را به طور کلی حجت دانست.

## استفاده قواعد متعدد از احادیث اصل حل و طهارت

مرحوم آخوند در حاشیه رسائل از این دو گروه روایات، سه قاعده استفاده کرده است و در کفایه دو قاعده استفاده کرده است. در تعلیقه بر رسائل می فرماید: از روایت کل شیء لک حلال حتی تعرف انه حرام، دو قاعده از مغیّا استفاده می شود و یک قاعده نیز از غایت استفاده می شود. از مغیّا (کل شیء لک حلال) حلیت همه اشیاء به عنوان واقعی استفاده می شود. در نتیجه در جایی که شک می کنیم شیئی واقعا حلال است یا حرام؟ می توان به این روایت بر حلیت تمسک کرد. قاعده دیگر، در جایی است که نمی دانیم این شیء داخل در اشیاء محلله است یا داخل در اشیاء محرّمه است؟ که اصل حل را به عنوان اصل ظاهری، اثبات می کند. پس هم دال بر حلیت واقعی برای اشیاء بعنوانه الاولیه است و هم دال بر حلیت ظاهری برای اشیاء بما انه مشکوکه الحکم است. از غایت (حتی تعلم انه حرام) نیز استصحاب استفاده می شود.[[4]](#footnote-4)

ایشان در کفایه از این مطلب عدول کردند و از مغیّا حلیت اشیاء بعنوانه الواقعی را استفاده کردند و از غایت استصحاب را استفاده کردند.[[5]](#footnote-5)

کفایه و تعلیقه رسائل در این جهت که از غایت استصحاب استفاده می شود، مشترک هستند. در تعلیقه دیدگاه اختصاصی دارند که از مغیّا، هم حلیت واقعی برای اشیاء بعناوینه الواقعیه ار نتیجه گرفته هم حلیت ظاهری برای اشیاء بما انها مشکوکه الحکم را نتیجه گرفتند.

### تقریب مرحوم آخوند

اصل تقریبی که در حاشیه بر رسائل برای استفاده تعمیمِ غایت برای طهارت ظاهری و طهارت واقعی این است که «کل شیء» اطلاق افرادی دارد. شیء مثل آب، زمین، خاک، لباس، بدن حیوان و ... شامل است و طهارت آنها را اثبات می کند. از طرف دیگر هر یک از افراد تحت عام، حالات مختلفی دارند که اطلاق احوالی دلیل شمول حکم را در تمام این حالات اثبات می کند. یکی از آن حالات، حالت مشکوک الحکم بودن است. بنابراین با اطلاق افرادی «کل شیء طاهر» شمول حکم برای اشیاء بعناوینه الاولیه را استفاده می کنیم و با اطلاق احوالی شمول حکم برای حالت مشکوک الحکم را استفاده می کنیم که قهرا این حکم ظاهری است. در نتیجه با یک دلیل هم حکم واقعی و هم حکم واقعی استفاده می شود.

مرحوم آخوند در ادامه ان ابیت تعبیر می کند و می فرماید: اگر حالت شک در طهارت و نجاست شیء، از حالات شیء حساب خارجی نباشد و از حالات مکلف محسوب شود، اطلاق احوالی دیگر شامل این حالت نخواهد بود. اما می توان گفت: برخی از اشیاء همیشه با شک همراه هستند. حاج آقا به خون داخل تخم مرغ مثال می زدند که همیشه شک داریم این خون پاک است یا نجس؟ یا بچه ای که از خنزیر و شاه به دنیا آمده باشد که شک داریم پاک است یا نجس؟ بنابراین شک در مواردی که ملازم با شیء خارجی باشد، جزء حالات خارجی شیء است و می توان با تمسک به اطلاق دلیل، حکم ظاهری به طهارت و حلیت را استفاده کرد و در سایر موارد با عدم قول به فصل، حکم را تعمیم می دهیم.

اشکالات کبروی تمسک به عدم قول به فصل در این موارد نیز وجود دارد زیرا عدم قول به فصل باید به قول به عدم فصل بازگردد.

#### اشکال به کلام مرحوم آخوند

به بیان مرحوم آخوند اشکالی در کلام آقایان وارد شده و این اشکال با دو تعبیر بیان شده است.

##### تعبیر اول: عدم ثبوت طهارت بما انه مشکوک الحکم

تعبیر اول این است که هر چند «اکرم العالم» همه افراد عالم اعم از فاسق و عادل را شامل است و حکم به وجوب اکرام می کند، اما دلالت بر وجوب اکرام عالم فاسق و عالم عادل، بما انه فاسق و بما انه عادل ندارد بلکه بما انه عالم وجوب اکرام را ثابت می کند. در بحث ما هر چند «کل شیء حلال» حکم حلیت را در ظرف و حالت مشکوک الحکم بودن برای شیء ثابت می کند اما بما انه مشکوک الحکم، حلیت را ثابت نمی کند تا تبدیل به حکم ظاهری شود. در صورتی که حکم برای شیء بما انه مشکوک الحکم ثابت شود، حکم ظاهری وجود دارد.

##### تعبیر دوم: رفض القیود بودن اطلاق

تعبیر دوم این است که اطلاق رفض القیود است نه جمع القیود. هر چند اطلاق «اکرم العالم» دخالت قید عدالت و فسق را نفی می کند اما بیان نمی کند که موضوع حکم هم عالم عادل است و هم عالم فاسق.

###### عدم صحت تعبیر دوم اشکال

تعبیر دوم، تعبیر خاصی است و موهم معنایی است که این معنا صحیح نیست. به نظر می رسد بیشتر باید بحث را مطابق تعبیر اول دنبال کرد. در توضیح باید گفت:

مراد از رفض القیود بودن اطلاق چیست؟ آیا مراد این است که با اطلاق شمول حکم برای همه مواردی که مطلق در آن ثابت است و قیدهایی دارد را ثابت نمی کند؟ آیا نمی توان شمول حکم در عالم عادل و عالم فاسق را با «اکرم العالم» اثبات کرد؟ یا شمول حکم را اثبات می کنیم اما بما انه عادل یا بما انه فاسق حکم ثابت نمی شود و تنها وجوب اکرام بما انه عالم ثابت می شود؟ اگر مطلب اخیر مراد باشد، مطلب صحیحی است ولی نمی توان گفت: شمول حکم در جمیع موارد و تسری حکم به جمیع حصص به وسیله اطلاق اثبات نمی شود. زیرا مفاد اطلاق همین است. در بحث مقدمات حکمت مفصل بحث کردیم که در مقدمات حکمت همان چیزی اثبات می شود که به وسیله سور کلی قضیه اثبات می شود. مثلا «العالم واجب الاکرام» همان مفاد «کل عالم واجب الاکرام» را در صورت جریان مقدمات حکمت، اثبات می کند. نه اینکه مقدمات حکمت دلالت کند عالم در «العالم واجب الاکرام» به معنای عالم به کار رفته است. پس بدون جریان مقدمات حکمت نیز ثابت است عالم به معنای عالم به کار رفته و مراد از آن عالم خاص نیست. حاج آقای والد توضیح داده است:

استعمال عالم به معنای عالم عادل مجاز در کلمه است و اصاله الحقیقه در مقابل مجاز در کلمه، این احتمال را نفی می کند.

در تقدیر بودن عادل در جمله بر خلاف اصل عدم تقدیر است و این اصل مجاز در حذف را نفی می کند.

مجاز در اسناد به این معنا که حکم ثبوتی برای عالم عادل بوده اما در کلام به عالم اسناد داده شده است، مخالف اصاله الحقیقه در اسناد است.

بنابراین مقدمات حکمت سه امر بالا را اثبات کند. بلکه «العالم واجب الاکرام» قضیه مهمله است و هم با جزئیت و هم با کلیت سازگار است. اگر متکلم در مقام بیان سور قضیه و کمیت افراد موضوع باشد، می تواند به سکوت اکتفا کند و حکم را برای جمیع افراد ثابت کند. اما در صورتی که حکم برای برخی از افراد ثابت باشد، باید قید اثباتی و وجودی را بیان کند و قید عدمی و سکوت نمی تواند جزئیت قضیه و شمول حکم برای برخی از افراد را ثابت کند.

پس این مطلب نوعی دلالت عرفی است که عرف در مقام بیان اطلاق و شمول حکم برای تمام افراد به سکوت بسنده می کند اما برای بیان جزئیت، به سکوت بسنده نمی کند. بنابراین با اطلاق همان چیزی نتیجه گرفته می شود که با عموم نتیجه گرفته می شود.

با این حال، اشکال به کلام مرحوم آخوند پابرجاست زیرا در نفس عموم مثل «اکرم کل عالم» هر چند وجوب اکرام برای عالم عادل و فاسق ثابت می شود اما وجوب اکرام بما انه عالم ثابت است نه بما انه عالم عادل یا بما انه عالم فاسق. بنابراین حتی تعبیر دوم که اطلاق برای جمع القیود نیست و برای رفض القیود است، باید به تعبیر اول بازگشت کند که حکم برای اشیاء بما انها مشکوکه الحکم ثابت نشده است و تا حکم برای اشیاء بما انها مشکوکه الحکم ثابت نشود، حکمِ ظاهری ثابت نمی شود.

###### پاسخ به اشکال: ظاهری بودن حکم ثابت شده در ظرف شک به حکم

اما به نظر می رسد این تقریب نیز ناتمام است و ضرورتی ندارد که حکم بما انها مشکوکه الحکم ثابت شود. بلکه در صورتی که دلیل اطلاق داشته باشد و حکم را در ظرف مشکوک الحکم ثابت کند، قهرا حکمِ ظاهری است. نمی توان گفت در ظرف شک در طهارت واقعی، شارع به طهارت واقعی حکم کرده است. معنای این سخن این است که مکلف شک ندارد. اگر برای ثبوت حکم، وجود شک حدوثا و بقاء لازم باشد، محمول نمی تواند طهارت واقعی باشد و لو بما انه مشکوکه الحکم ثابت نشده باشد. پس حکمی که در ظرف شک در حکم واقعی بر شیء بار می شود، قهرا حکم ظاهری است.

بحث اصلی این است که آیا دلیل می تواند هم ناظر به اثبات حکم ظاهری باشد و هم ناظر به اثبات حکم واقعی باشد؟

به نظر می رسد مشکل ثبوتی وجود ندارد اما از نظر اثباتی باید بحث کرد که این دلیل می تواند هم حکم ظاهری را اثبات کند و هم حکم واقعی را اثبات کند؟

کلمات مرحوم آقای خویی، شهید صدر، مرحوم آقای داماد و بزرگان دیگر را ملاحظه کنید. مرحوم آقای ایراوانی نیز در حاشیه کفایه مطالبی دارند که در کلمات دیگران مطرح نشده است و ایشان بیانات خاصی دارد. در جلسه آینده در این باره بحث خواهیم کرد.

1. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص3.](http://lib.eshia.ir/11005/1/3/) [↑](#footnote-ref-1)
2. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص313.](http://lib.eshia.ir/11005/5/313/) [↑](#footnote-ref-2)
3. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 399

و لا يذهب عليك أنه بضميمة عدم القول بالفصل قطعا بين الحلية و الطهارة و بين سائر الأحكام لعم الدليل و تم. [↑](#footnote-ref-3)
4. درر الفوائد في الحاشية على الفرائد، الحاشيةالجديدة، ص: 312 [↑](#footnote-ref-4)
5. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 398 [↑](#footnote-ref-5)